

عما خلق في الاكوان كما نزل في لبيمان وانتم فعلتم
 بجوبه ما فعلتم ولو علق هذا الظهور بشيء دونه ما فعلتم
 به ياء الاظالمين اهل من في اذن و اعيه او ذى بصير
 حديد لسمع ويعرف قل قد متكى عين الله وانتم
 تعجبون ما من تحت فكم ومن فعلكم ملا عالون
 اى دوستان من شما چشمه هاى بيان مينند و
 در هر چشمه قطره از گوهر معاني رحمانى چكيده بارو
 يقين چشمه ها را از خاشاك طننون و او هام پاك كند
 تا از شما خود در امثال اين مسائل مسؤل شود باهلى محكمه
 ظاهر شود در اين ظهور اعظم بايد كل معلوم و حكم ظاهر
 شود چه كل بر تيه بل كل اشيا از هوب لوا قح الهيه
 در اين ايام لا شبهه على قدره حاصل فيوضات
 ربانيه شده اند در غيايب كلمات منزهه جواب
 مسائل مذكوره و ستوره مكنونه نازل انشاء الله
 بصير الهى در كلماتش نظر فرمايد لتعرف ما اردت و

اين سؤال العبينه از روح نموده اند كه اين زكر تا آمد
 و ناس را بخت خواند و غسل تعميد داد مقصود از ظهور
 او چه بوده و از اين ظهور چه فرمود او امد كه براى من
 شهادت دهد و وفا فرمود با آنچه مأمور بود و من
 آدم از براى اشتعال اهل عالم يا انتها الناظر
 الى المنظر الاكبر اخرا من بر تيه رسيده كه لسان
 رحمن از بيان ممنوع شده فوالله تبكى عينى و تخرىك
 لسانى و يكتب ما يخرج منها من كان قائما تلقاء
 وجهى چه كه اهل بيان بشانى محجب شده اند كه اگر
 اليوم از نفسى خلاف آنچه لم يزل ولا يزال حق جل شانه
 بان امر فرموده بحشم خود مشاهده نمايند قبول اند
 مثلاً رئيس الاقايين نوشته آيات در اول ظهور
 حجت بوده و حال نيت بكواى اهل بيان انصفوا
 بالله ربكم الرحمن قطع نظر از اين غلام الهى و ظهور او
 عرضمدانى كه در اين ظهور ظاهر شده جميع بيان او حفظه

کیند و خود حکم نماید شما که بحکم حق و ما نزل من عنده
 راضی نشدید و لکن حق بحکم شما اگر با نصاب و انقضای
 راضی است که شاید چندی با نصاب باز شود و الی الله
 تا نظر باشد و این بسی واضحست که جمیع بیان تصریحاً
 من غیر تاویل مخالف این قول معرض باشد
 مع ذلک باین جرئت من غیر تصریح مخالفت کل بیان
 نموده و میسزاید و خود را نا صریح بیان میداند فواته
 ان لیسان نوح منهم و لیعضهم حال لوجه الله
 فی الجملة تفکر نماید سبب اینکه باین جسارت متک
 حرمت کتاب الهی جسد نموده اند چسبیت این بسی
 معلوم و واضحست که سبب قبول بعضی از اهل بیت
 و آله و ائمه نطقی با حق و نظری لاثبات امره که
 مطمئن بودند هرگز چنین جسارت نمینمودند این از
 حکمای اعظم الهی است که در بیان نازل شده
 بشانی که سطری مسطور نه مگر آنکه در آن مذکور چه تلویحاً

و چه تصریحاً که در ظهور بعد توقف نماید و حسب آیات
 نخواهید مع ذلک انکار نموده اند و امثال این امور عظیمه
 که جمیع میدانند عامل شده اند و نفسی اعتراض نموده
 و لکن باین مقرر که باختیار او کل کتب ناطق است نسبت
 داده اند که احکام بیان راسخ نموده الالعه الله
 علی القوم الظالمین مع انکه نبض بیان این ظهور
 مختار بوده و خواهد بود و جمیع بیان بذكر و شائش ناطق
 و ظهورش مشهور و با نظر من عنده هو ما تخسر من ظهور
 قبله و من فرق هو شرک کذاب و منکر مراتب و از آیات
 گذشته اکثری از اهل ادیان ارتقا قدس خارق
 عادات دیده اند علی شان لایذکر بالبیان فاشلوا
 المدینه و من حولها لیظهر لکم الحق و معلوم نیست که آن
 نفس معرض در خود چه قائل است لا نفس البهائم
 لیس الا علی افک کبیر از حق نخواهید توفیق عنایت
 فرماید که شاید بر صراط امر مستقیم باشید لان هذا الامر

عظیم عظیم زود است که عظمت آن واضح و مبرهن شود
 لایستی الا من کان ناظر الی المنظر الاکبر و منقطعاً عن
 فی السموات و الارض جئاته المقدر لعزیز حکیم
 الیوم یوم نصرت امر الهی است بر هر نفسی لازم که در
 کمال استقامت ناس را بنظر الهی دعوت نماید
 انشاء الله جهد ببلوغ نماید که شاید نکشتگان بر تیره
 نفس و هوی بافق قدس ابی توجه نمایند از نفوس
 اثر مجبوب بوده و خواهد بود چس که اثر نفسی اثر است
 نفس بی اثر مثل شجر بی ثمر و منظر اکبر مذکور است ناطق
 شوید و تشبیه امر نماید باعراض و اقبال ناظر
 نباشید بلکه ناظر بخدمتی که بان ما مورید من لدی الله
 اینست فضل عظم و استکاری ابدی و ثمر جاودانی
 و عنایت حق در کل اعیان و مدد فیضش در کل اوان
 رسیده و خواهد رسید من کان لانه معه و یؤتیه
 بالحق و انه علی کل شیء قدير و البهاء علیکم یا اجتائی

بدوام ملکوتی و تقاضای من
 هو الله تعالی شیان العظمی البکیر
 و مسائل السائل فی قول الحکماء بسیط الحقیقه
 کل الاشیاء قل فاعلم ان المقصود من الاشیاء
 فی هذا المقام لم یکن الا الوجود و کمالات الوجود من
 حیث هو وجود و من الکل الواجد و هذا کل لای ذکر عنده
 بعض و لای قابله جنس و احاصل ان بسیط
 الحقیقه لنا کان بسیطاً من جمیع الجهات انه
 واجد و مستجمع جمیع کمالات التي لا حد و لا انهاء
 لها چنانچه فرموده اند لیس لصنعه حد محدود بلسان
 پارسی ذکر میشود مقصود حکیم از اشیاء در عبارت
 مذکوره کمالات وجود من حیث هو وجود است و
 از کل دارائی یعنی واجد و مستجمع جمیع کمالات
 نامتناهی است بخوباطت و امثال این بیانات
 در مقامات ذکر توحید و قوت و شدت وجود ذکر

کرده اند مقصود حکیم این نبوده که واجب الوجود منحل
 بوجودات غیر متناهییه شده سبحانه سبحانه عن
 ذلک چنانچه خود حکما گفته اند بسیط الحقیقه کل
 الاشیاء و لیس شی من الاشیاء و فی مقام آخر
 ان انوار بسیط الحقیقه تری فی کل الاشیاء و ان
 بصر باصرو نظر ناظر منوط است ابصار حدیده
 در کل اشیاء آیات احدیه را مشاهده مینمایند
 چه که جمیع اشیاء مظاہر اسماء الهیه بوده و هستند
 و حق لم یزل و لایزال مقدس از صعود و نزول
 و حدود و امتزاج و ارتباط بوده و خواهد بود
 و اشیاء در امکان حدود موجود و مشهود چنانچه
 گفته اند لما کان وجود الواجب فی کمال القوه و
 الشده لویجوز یختل بوجودات غیر متناهییه لکن
 لایجوز ما یختل در این بیان سخن بسیار است و مقصود
 حکماء اگر تبامه اظهار رود مطلب بطول انجامد

چون قلوب احرار لطیف و رقیق مشاهد میشود لذا
 قلم مختار با اختصار اکتفا نمود و معتام در توجید
 مشاهده میشود توجید وجودی و آن اینست که کل را
 بلا نفی میکنند و حق را بالاثبات یعنی غیر حق را
 موجود مینمایند باین معنی که کل نزد ظهور و ذکر
 او قنای محض بوده و خواهند بود کل شیئی مالک
 الا وجهه یعنی مع وجود او احدی قابل وجودند و
 ذکر وجود بر او نمیشود چنانچه فرموده اند کان لله
 و لم یکن معشر شی و الا ان یکون مثل ما قد کان مع انکه
 مشاهده میشود که اشیاء موجود بوده هستند
 مقصود انکه در ساحت او هیچ شیئی وجود نداشته
 و ندارد در توجید وجودی کل مالک و فانی و وجه
 که حقت دائم و باقی و توجید شهودی آنست که
 در کل شیئی آیات احدیه و ظهورات صمدانیه تجلیات
 نور فردانیه مشاهده شود چنانچه در کتاب الهی

نازل سزیم ایاتنا فی الافاق و فی انفسهم در
 این مقام در کل شیئی تجلیات آیات سبط الحقیقه مشهود
 و هویدا مقصود حکیم این نبوده که حق منحل بوجودات
 نامتناهییه شده تعالی تعالی من ان یحل شیئی او
 یجد بحد او یقین بر بانی الابداع لم یزل کان
 مقدساً عن دونه و منزهاً عما سواه نشهد انه کان
 واحداً فی ذاته و واحداً فی صفاته و کل فی قبضه
 قدرته لم یهینمه علی العالمین و در مقامی کل ما ذکر
 او یدکر یرجع الی الذکر الاول چه که حق جل و عز غیب
 مینع لاید رکت در این مقام کان و یكون مقدساً
 عن الذاکار و الاسماء و منزهاً عما یدرکه اهل
 الانشاء بسبیل سد و الطلب مردود لذل انچه
 اذکار بدیعه و او صاف مینماید که از لسان ظاهر
 و از قلم جاریت بکلمه علیا و سلم علی ذروه اولی
 و وطن حقیقی و مطلع ظهور رحمانی راجع میشود است

مصدر توجید و مظهر نور تفرید و تجرید در این مقام
 کل الاسماء الحسنی و الصفات العلیا ترجع الیه
 و لا تجاوز عنہ کما ذکر ان الغیب هو مقدس عن
 الذاکار کما یحس و مقرر نور توجید اگر چه در ظاهر
 موسوم با بسم و محدود بحد و مشاهده میشود
 و لکن در باطن بسبب مقدس از حد و بوده و این
 بسبب اضافی و نسبی است نه بسبب من کل الجهات
 در این مقام معنی چنین میشود یعنی کلمه اولیه و مطلع
 نور احدیه مرتبی کل اشیاء است و دارای کمالات
 لا تخصی و از برای اینک که در این مقام بیانی در کنا عزیمت
 مستور و در لوح حیض مسطور لایسبغی ذکره فی کتب
 عسی الله ان یاتی به انه لهو العیلم الخبیر و دیگر عرض
 بعضی بر قول حکیم من عینیه دلیل بوده چه که مقصود
 قائل را ادراک نموده اند فی الحقیقه نمیتوان بظاهر
 قول کفایت نمود و بشماتت برخاست مکر در کمالات

نفوسیکه متجاهر بکفر و شرک باشند قول چنین نقیص
 قابل تاویل نه و حکما فرق مختلفه بوده هستند بعضی
 آنچه ذکر نموده اند از کتب انبیاء استنباط کرده اند
 و اول من تدریس با حکمیه بود ادریس لذ استمی بهذا الکلم
 و او را هر س نیز گفته اند در هر سان بابسی موسوت
 و در هر فنی از فنون حکمت بیانات و افیه کافیه فرموده اند
 و بعد از او بلینوس از الولوج هر سیه استخراج بعضی
 علوم نموده و کشر حکما از کلمات و بیانات انخصت
 استخراج فنون علمیه و حکمتیه نموده اند باری این
 بیان حکیم قابل تاویلات مجوده و محدوده هر دو
 بوده و هست و بعضی از بالغین حفظا لامر الله در
 ظاهرد فرموده اند و لکن نهیبد مسجون لایذکر الا
 ایخرو و دیگر ایوم یومی نیست که انسان مشغول با در آن
 این بیانات شود چه که علم باین بیان و امثال آن
 انسانرا غنی ننسوده و سخا به نمود مثلا حکیمیکه با یکله

تکلم نموده لوکان موجودا و الدین استرواله فیما قال ثم
 الذین عهت رضوا علیه کل در صقع واحد مشا به میشوند
 هر یک بعد از ارتضاع نداء مالک اسماء از سیرین بقعه
 نور آء بکلینه بی فائز شد معبوس و محمود و دون آن مردو
 چه مقدار از نفوس که خود را در اعلی ذروه حقایق عرفان
 مشا به میس نمودند علی شان طشتوابان ما خرج من اقوام
 انه قسطاس توزن به الاقوال و اسطرلاب یؤخذ
 عنه تقویم المبدء و المال مع ذلک در ایام ربیع رحمن و
 هبوب اریاح امتحان ما وجدنا لهم من اقبال و لا
 من فتر ارا کر نفسی الیوم بحسب علم ارض حاطه نیا
 و در کلمه بی توقفتند لدی الحق مذکور نه و از اهل ناس
 محسوب چه مقصود از علوم عسرفان حق بوده نفسی
 از این طرازا منع اقدس ممنوع ماندازمیتین در
 الواح مسطور ای حسین مظلوم میفرماید قول عمل منجوا
 قول بلا عمل کفخل بلا عمل او کشر بلا ثم در حکیم سبزواری

شاید که کن در ابیات خود شعری ذکر نموده که از آن
 چنین استغفار میشود که موسیقی موجودند و الا از قولی
 ان الله در هر شجره موجود در مقام بیان با اینکلمه
 تکرار نموده و مقصود آنکه عارف باینده بقای صیود
 بینماید که چشمش مشاهده انوار تجلی محلی منور و گوش
 با صفاء نداء او از کل شیئی فائز نیست اما تراجم مذکور
 حرفی ندارد چنانچه اظهاری نموده اند این مقام
 قول و لکن مقام عمل مشاهده میشود نداء سدره
 البیته را که بر اعلی البقیع مابین برتبه تصریحاً من عبیر
 تاویل مرتفع است و با اعلی النداء کل را نداء میفرماید
 ابتدا اصغاف ننموده چه اگر اصغاف شده بود بنگار
 قیام مینمود حال باید بگوئیم آن کلمه عاریه بوده و از
 لسانش جاری شده و یا از خوف تنگ و جب
 نام از این مقام و تصدیق آن محروم مانده او عرف
 و ستر او عرف و انکر باری بس از نفوس که

تمام عمر را در اثبات موهوم خود صرف نموده اند و
 در حین اشراق انوار حضرت معلوم از افق تهنم قیوم
 محروم مانده اند الا مرید الله تعالی من شیء ما یستغاث
 و يمنع عن شیء ما اراد الله لهو المحمود فی امره و لطفه
 فی حکم لا اله الا هو علیه السلام بحکم در این ایام در یکی
 از الواح نازل کم من ذی عما تمه منع و اعرض و کم
 من ذات مقفعه عرفت و اقبلت و قالت لک الحمد یا اله
 العالمین کذکک جعلنا علیهم اسماهم و اسماهم
 علیهم ان ربک لهو الحاکم علی ما یرید یا حسین
 قل لمن سئل دع العذیر و البحر الاعظم امام
 و جهک تقرب الیه ثم شربنا بهم ربک لعلم انجبر
 لعمری انه یبلغک الی مقام لا تری فی عالم الا تجلی
 حضرة القدم و تسمع من السدره المرتفعه علی العلم
 انه لا اله الا هو المقدر لعزیز القدر بذایوم منعی
 لكل نفس اذا سمع النداء من مطلع البداء یدع

الوري ورائه يقوم ويقول بلى يا مقصودي ثم التكب
 يا محبوب العالمين قل يا ايها السائل لو ياخذك
 سكر خم بيان ربك الرحمن وتعرف ما فيه من
 الحكمة والتهب بيان لتضع الامكان وتقوم على نصره
 هذا المظلوم الغريب وتقول سبحان من انظر
 البحارى المنجد والبيط المحدود والمستور المشهور
 الذى اذيراه احد في الظاهر يجذب على ميل
 الانسان بين ايدي اهل الضغيان واذا تفتكر في
 الباطن يراه محب منا على من في السموات والارضين
 استمع ما تنطق به النار من اشارة الملققة النوراء
 على البقعة احمر آء يا قوم اسرعوا بالعتوب الى
 شطر المحبوب كذلك قضى الامر واتى الحكم مرلين
 قوتي ايمن يا ايها السائل قد ذكر ذكر كدى الوجه
 في هذا السجتن لمبين لذنزل لك هذا اللوح الذى
 من افقه لاحت شم لطف ربك اعزير احمد

اعرف قدرها واغل محسرها انها خير لك ان كنت
 من العارفين سئل الله ان يؤيدك على امره و
 ذكره ويقدر لك ما هو خير لك في الدنيا والاخرة
 انه يجيب دعوة السائلين وارحم الراحمين يا ايها
 العبد اذا انجذبت من نفحات اشارات مالك للاسماء
 واستنورت بانوار الوجه الذى اشرق من مطلع
 البقاء توجه الى الافق الاعلى قل يا فاطر السماء و
 مالك الاسماء اسئلك باسمك الذى به فحنت
 ابواب لقائك على خلقك واشرفت شمعتك
 على من في ملكك ان تجعلني مستقيماً على حبك فقطعاً
 عن سوائك وقائماً على خدمتك وناظراً الى حبك
 وناطقاً بشنائك اي رب ايدني في ايام ظهور
 منظر نفسك ومطلع امرك على شأن اخرج استجابات
 بفضلك وغايتك واحرق ابججات بنا محبتك
 اي رب انت القوتي وانا الضعيف وانت الغني

وانا الضعيف اسئلك بجزعنايتك ان لا تجعلني محروما
من فضلك وموجبك يشهد كل الاشياء بعظمتك
واجلاك وقوتك واقدارك خديدي بيد ارادتك
وانقذني بسطائك ثم اكتب لي ما كتبت للاصفياء
الذين هبوا اليك وفوا بعهدك وميثاقتك
وطاروا في جوار ارادتك ونطقوا بشنائك
بين برتيتك انك انت المقدر المحيي للميت الى العزيز الكريم
بسم الله الرحمن الرحيم

يا مهدي استمع نداء من كان منغسا في بحر البلاء و
اذا انحسرت الامواج يرفع رأسه ناظرا الى الشرق
ويقول قد اتى المحبوب باقبلوا اليه ثم تأخذ الامواج
وتغرقه واذا سكت يطلع رأسه ناظرا الى الغرب
وناظرا باعلى الصوت به الجيوب العالمين قد اتى
بجوتكم وارقتاع مقامكم انتم تركتموه في هذه الخفة التي
مارأت شيها عين الابداع انه هو اعلى علم خبير

يا مهدي لعسري لو اخرق الاحجاب وتراني
في الظلم الذي اكون فيه لتخرج وتصح بين الامكان
وتنسى نفسك وما اعترضها من الاحزان ولكن
سترنا فضلا من لدن ربك لعنيزا الكريم و
مع تلك الاحوال وهذه الاحوال اكون مشرقا من
افق ابجبال وطالعها من مطلع القدرة والاجلال
على شان لو ينظرني احد يحب من اسارى حبه في فتح
ومن حبه نور الله المقدر لعنيزا العظيم ولو
ان المرء يقمر من لهب لاء ولكن برانس البهائم في
سبيل الله مالك الاسماء كذلك نلقى عليك
لتدع الاحسان ورأيتك وتسمع منظر الزهراء
بين الاكوان ان هذا الفوز عظيم دع عنك خيبتك
ثم اعترف بما شهدك لهتم الاعلى في الواح شتى
اذا اعترف بحبك مولك ونزل لك ما فاحتبه
نقطة المحبوب بين الافاق مثل يسبني الاقرار بما

نزل لک او الاریاب لا ورنک لعنیرا نوب
 دع الاخر تم اطمین بفضل مولک کذکک یا مرک
 المظاوم انه لهو لطلع فیما اراد بلسان پارسی نوب
 در آنچه نازل شده موثق باشد و از حق استقامت
 بطلب علی ما انت علیه اولم کفک شهادة الله قد
 شهد بایانک و اقبالک و دعوتک و نصرتک لعری
 لو تعرف ما نزل لک حق لعرفان لطیر باخچه اشوق
 ایاک ان ترمنک رائحة الیاس کن فی الرجاء ثم
 ارسل فی کل مرة ما یتضوع به عرف السرور تلقاء وجه
 ربک لعنیرا حمید هذا ما وصیناک به من قبل فی
 هذا اللوح الحسیر اسمی از اول دنیا تا صین نفسی
 باین بلا یا مستملان شده مشاهده در رسول الله نما
 مع قدرت ظاهره در غزوه خندق بعضی از اصحاب
 انحضرت که بر حسب ظاهر کمال خدمت و جان فشانی
 اظهار می نمودند فی الخلاء استروا بهذا القول

ان محمدا بعدنا ان ناکل خنزیرة کسری و مقصرون انهم
 احدنا ان یدرب الی العناط و این امر در سنین
 معدودات من عین غلبه ظاہره و حکم ظاہر جمال
 قدم بین مدعیان بوده معلوم است در اینصورت
 چه واقع شده و میشود طبعی از اصحاب انحضرت
 بود شبی زری سرت نمود علی الضبیلح یهود
 جمع شدند و با ثرو علامت آن پی بردند و بعد از
 اطلاع بین یدی حضرت حاضر معلوم است یهود
 عنود چه کردند حضرت توقف فرمودند و نخواستند
 این ذنب بر اسلام ثابت شود چه که سبب تفسیح
 امر الله باین عباد بود بغتة جبرئیل نازل و این آیه تلاوت
 نمود انا انزلنا الیک الکتاب بالحق لتحکم بین الناس
 بما ارنک الله ولا تکن للخائفین خصیما و بعد طعمه عرض
 نمود و مفترباتی بحضرت نسبت داده مابین قوم که کتب
 اعلم ان یجری علیها و بعد بار تدا و تمام رجوع بکنه نمود

و نزد مشرکین ساکن و همچنین با این بنی که بحضرت
نسبت داشت و حاطب بجهت آب و زمینی گفتگو شد
تا آنکه بجاکه خدمت حضرت حاضر شد حضرت فرمودند یا
زیرا ذهاب و اسق ارضک در این اثنا حاطب کلمه تکلم نمود
مشعر برایشکه حضرت از حق میل نموده اند این آیه مبارکه نازل
فلو ورنک لایونمون حتی یجکون فیما شجر سینم ثم لایجدوا
فی انفسهم حرما قضیت ویسلموا تسلیم بعد بیرون
آمدند عمار را بر او این سعود سوال نمودند لای نفس صدر
الحکم حاطب بکمال استهزاء و سخریه و غم حاجب اشاره نمود
بر بر چند نفر یهودی در آن مقام حاضر گفتند قائل بتم
هولاء این چه گروهی هستند که گواهی داده اند بر سالت
این رجل و حکم او را نهم میدارند در این اثنا عمار را بر
فرمود بخدای محبت سوگند که اگر محسن فرماید خود را بخش
بخشم و ثابت بن قیس و ابن سعوط هم همین کلمه تکلم نمودند این
آیه نازل و لو اننا کتبنا علیهم ان اقلوا انفسکم او اخرها

من دیارکم ما فعلوه الا قلیل منهم و لو انهم فعلوا
ما یوعظون به لکان خیرا لهم و اشد تبشیرا و
در مقام دیگر با این یکی از یهود و صحابه نزاع واقع شد
یهودی بجاکه حضرت اقبال نمود و مسلم کعب بن اشرف
مایل باصرار یهودی خدمت حضرت حاضر شدند
و صد حکم الیهودی و بعد ترلت بذه الایة المتر
الی الذین یرعسون اتم امنوا بما انزل الیک ما
انزل من قبلک یریدون ان تجاکموا الی الطاغوت
وقد امر و ان یکفروا به و یرید الشیطان ان
یضلکم ضللا لایعبدا و مقصود از طاغوت در
این مقام کعب بن اشرف بوده بعد مسلم اعراض
نموده مذکور نمود که میسر و میم نزد عمر بن خطاب
بعد از حضور تقضیل را ذکر نمودند فقال عمر ان صبر
الی ان اتیک دخل البیت و اخذ السیف و رجع
و ضرب عنقه و قال هذا جزء من لم یرض بما حکم

بر رسول الله فلما بلغ الرسول سماه بالفاروق
 ومن ذلك اليوم لقب بهذا الاسم از این اذکار
 همچو معلوم میشود که ایوم قلم اعلی بتفسیر قرآن شرح
 نزول مشغولست به احزن فوق حزن اگر چه
 و نفسه حتی لم یزل ولا یزال ذکر اصفیای حق و آثار
 ایشان محبوب بوده اشتاق مانسب الیهم و ماتفوه
 به اسنهم و ذکر ما ظرفی ایا هم حزن نظر بآن است
 که در کل اعصار بر مظاهر حق اینگونه بلا یا وارد
 شده و دیگر آیام حسنین اقتضا نموده که مصلحتین
 اذکار از قلم مختار جاری تا انجناب اجبای حق
 از تلویح کلمات منزل آیات و محبوب بار صین و سموت
 بر شعی از طمطم بجر بلا یای و ارده بر او مطلع شوند
 باری نرجع القول فیما کتافیہ بعد از قح مکة غر و
 جنین که مابین مکة و طائفست واقع بعد از قح حضرت
 اموال کبیره خدمت حضرت جمع شد از تسبیل اب

و اغنام و غیره حضرت با عاظم اهل مکة مثل ابوسفیان
 و غیره هر یک صد ناله عنایت فرمودند و ما دون
 هؤلاء اربعین عنایت شد شخصی عرض نمود لا اراک
 ان تعدل فغضب الرسول و قال ان لم یکن العدل
 عندی فعد من و در این مقام انصار مکرر شدند چه
 از بهر فقیر تر بودند و از آن غنائم حضرت چیزی با ایشان
 عنایت نفرمودند فلما اخذهم سوء الظنون الا و انما
 اخذتم به عنایت ربک مالک الا نام قال الرسول
 روح من فی الملکوت فذاه ما ترضون یا انصاری
 بانتم رجعون مع الابع و الا غنام و انتم رجعون
 مع رسول الله باری ای عبد ما ظر انکوا هم جمع
 آنچه وارد شده بنص آیات الهیه ذکر بنایم بطول
 الکلام و نبعد عن المرام مقصود آنکه مع اقتدار ظاهر
 و اتصال حکم باطن بظاهر اینهمه بلا یا بر ایشان
 وارد شده و حال آنکه حدود ظاهره را جاری

میفرمودند چنانچه در یکروز هفتصد نفر را کردن زدند
 و این در غزوه بنی قریظ بود و تفصیل او آنکه بعد از
 غزوه خندق جبرئیل نازل و عرض نمود یا رسول الله
 یا مکرک ذوا مر عظیم ما بن تصلی لعصر و اصحابک
 عند بنی قریظ و امر لثبته اصحابه بما امر فخرج و مع
 الاصحاب الی بنی قریظ فلما بلغوا الاحاطم جند اهد
 و اخذ قلوبهم الرعب عند ذلك سئل الاوس رسول
 فی اطلاقهم کما اطلق بنی قینقاع خلفاء اخخرج
 مجلاً آنکه اوس و خضر دو طائفه بودند و ما بین
 ایشان در تمام ایام قتال و حرب قائم الی ان قام
 الرسول و ظهر بالحق جمعاً ما الاسلام لذا یابن و طائفه
 در اکثر مواقع بیک منوال حکم میشد و بنی قریظ خلفاء اوس
 بود و چون حضرت از قبل بنی قینقاع را که از خلفاء
 خضر بودند بوساطت بعض منافقین که در ظاهر
 دعوی اسلام می نمودند و از صحابه محبوب عفو فرمودند

بنی قریظ هم همان قسم رجا نمودند قال الرسول روح
 ما سواه فداه الا ترضون بما یحکم فیهم سعد بن معاذ
 و آنکه کان سید الاوس فقالوا بلی لکن بعد ثلثه
 رشحات التور بسبب صر حیکه در غزوه خندق ایشان
 رسیده بود از حضور مسعود بودند مخصوص حضرت
 فرستادند و او را بر حمت تمام حاضر ساختند فلما
 حضر اخبروه بما امر به رسول الله قال سعد انما حکم
 بان یقتل رجالهم و یقتسم اموالهم و تبی ذراریم
 و نساختم قال الرسول قد حکمت بما حکم به الله و فی
 سبعة ارقعه و بعد رجع لثبته الی المدینه و عمل
 بهم ابحر کما حکم به بعد ضربوا اعناقهم و قسموا اموالهم
 و سبوا نساختم و ذراریم در دو یوم مقتصد نفر را
 کردن زدند مع قدرت ظاهره و باطنه و شوکت
 الهیه متصله بعضی مرتد و بعضی رجوع باصنام
 و بعضی بانکار صرف راجع و مشغول و اینمظلوم

در دیار غربت بی جمع عالمند که کل ملوک معرض و جمع
 ادیان مخالف حال معلومت چه بلایایی وارد
 شده و میشود مثلاً اگر نفسی گفته شود لا تشریب
 الخمر ولا تقتل ما لا اذن به الله فوراً قیام مینماید
 بفریاتی که شبه آن در ارض تصور نشد چنانچه
 دو نفس همیشه را بعد از ارتکاب مجتنبات لا تخصه
 طرد نمودیم قسم با قباب عزت قدیس طبعیانی ظاهر
 شد که شبه آن در ابداع ظاهر نشده جمع
 افعال مذموم منتهیه خود را در نزد جمیع اهل بلد
 بحد نسبت داده اند علیهم ما علیهم حال تفکر نمایند
 ضرر در چه مقام است و بلا بچه ربه یفعلون یا ایشان
 و یکگون مایریدون الا الذخیر امنوا بالله و
 استقاموا امر این ارض بسیار شدید است
 لوح صا مصون را ملاحظه نمایند و همچنین الواحیکه
 در سین قبل نازل شده و اخبار مایاتی در آن

مذکور این همه امور بنفس حق بر اجماع مع ذلک در کمال
 سرور و ابتهاج مشغول با امر به بین اعباد
 بوده و هست لذا انجباب بناید از بعض امور مکرر
 باشند امش علی قدم ربک هذا حکم الله من
 قبل و من بعد اتبع و کن من لعالمین هر قدر
 مظلوم واقع شوید احب بوده و هست اتباع مظلوم
 مولک کبر علی وجه این اخیک من قبل هذا المظلوم
 الغریب قل یا علی قبل الکر قد اشتعلت نار بانال
 ربک و اشتعلت منها الافاق و لکن الناس فی
 حجاب عظیم تقرب بقلبک الیها خالصاً لوجه الله
 لعمری بهایوقد فی قلبک سراج مجتبه علی شان
 لا تطفئه الاریاح و لا تجور السموات و الارضین
 اشکر ربک با تقربت و دخلت و حضرت توجه
 الیک بحاظ ربک عزیز اعلم اعرف قدر هذا الفضل
 تم بشناخته بین عالمین اهل بجزنک بعد لقاء

ربك من شيء هذا لا ينبغي لك افجع بحتى وتمسك به انة
 يحفيك لو كنت من عارفين انك لو تغفل انما لا تغفل
 عنك ويذكرك بما وجدتك عرف اقبص واطيقت
 ما ارادته لهو لغفور الرحيم استقم على الامر عري
 لا يعاد لهما ما خلق في الارض وكن من الراشقين ثم
 اذكر الانس قلنت في الغربة وربك هو الغريب والفرق
 ليس عندك من يؤذيك ويعذبك او يتكلم بالسوء ولكن
 هذا الغريب قد وقع بين ايدي الظالمين يفعلون
 به ما يريدون ويتكلمون فيه ما يشاؤون ويحسون
 عليه ما لا يحكم به المعصنون في قرون الاولين شكر
 ربك في هذه الحالة كما اشكرني هذه لهيئة كذلك
 يا مرن اشفق العباد بك وارحمهم اليك انة لهو
 المشفق لغفور الكريم لا تخزن من شيء اثبت على الامر
 وقل لك الشناء ما يشي الخالصين نفسي لحنك
 الفداء وغرتك الفداء يا ايها المظلوم من ايدي

الفاجرين ان رايت الذين حضر لذي الوجه
 ووجدت منحصرا عرف الله كبرهما من قبل وشربهما
 بهذا الذكر المنيع انما البهاء عليكم وعلى الذين
 تسكوا بالحق والعدل من لدن عزيز قدير و

الحمد لله رب العالمين

بسم الله الاقدس الاعظم الاكبر العزيز
 الاجل الاكبر الاوفى الاوحد المتعالي
 الممتنع العزيز المنيع

يا نبيل قبل على عليك بهائي وذكرى وشاناي
 طوبى لك بما حضرت لذي الوجه وسمعت نداء
 ربك رب العالمين وفرت بما اراد لك
 انة لهو الحاكم على ما يريد يا نبيل قد حبس الغلام
 وارفع نقيب الغراب سوف تسمع من اكثر البلاد
 اذا سمعت اول وجهك شطراسه المقدس
 العزيز المحبوب قل وجهت وجهي اليك يا من

توجهت الیک افئدة الاصفیاء ولاحت بک بوجه
 المرسلین اشد انک کنت سوا علی عرش
 التوحید لیس لک نذ فی الابداع ولا شبه فی
 الاختراع من یدعی بعدک امر التمن المنقرین
 قل یا قوم تشکوا بهذا الجبل المبین انا نینا کم
 عن الاوهام و امرنا کم بالتوجه الی سلطان الغیب
 والشهد الذی اشرق من افق الاقدار انتم تعبتم
 اهو انکم و تشکتم باوهام نفسکم و ظننتم بکم غافلاً
 عنکم لا و نفسی عندی علم ما کان و ما یكون شهید بذک
 من عرف نفسی و شرع ما نزل من لدن علیم خبیر
 انا دارینا مع العباد علی شان ظنوا ما ظنوا الا
 انهم من بغافلین قل انا کم ان تشکوا بائنه
 ما بسی ارتفعت اعلام التوحید و ظهرت ایات
 الشجریداته لوهو الهدی الواحد المقدر القدر
 الی سبیل علم حق بمقامی است که بعضی از عباد خود را

عالم و عاقل و حق را غافل شمرده اند هذا خسران
 بین حرکت نمیکند شئی مگر باذن اراده او و
 خطو بر نیسما ید در قلوب امری مگر انکه حق با محیط
 و عالم و خبیر است بسا از نفوس که ارتکاب
 نمودند آنچه را که منهی بوده و مع علم بآن از حق جل
 فضل الهما رعایت و مکرمت بر حسب ظاهر مشاهد
 نموده اند و نه فیه راحل بر عدم احاطه علیه
 الهیه کرده اند غافل از انکه اسم ستار متک
 استار را دوست نداشته و رحمت سابقه
 حجات خلق را ندیده ای علی عصری اسم
 غفارم سبب تعویق عقاب بوده و اسم و نام
 علت تاخیر عذاب تفصیل اینطور را عظم ذکر شده الا
 علی قد معلوم ناس اگر ما نزل فی ابیان
 درست تفکر نمایند بر شیخی از مطام این بحر مزوق
 خواهند شد آنچه تأکیدات که در اقرار عباد از انما

اراده مالک ایجاد در بیان نازل شده نظر بآن بود
 که شجره ربانیه و سدره الهیه و قشوره اعین ظهور است
 صمدانیه را مشهود و موجود ملاحظه میفرمودند
 و الا بکلمه از آنچه نازل شده تکلم میفرمودند در مقام
 بیان رحمن را بالمشافه استماع نمودی متعین
 بسیارند و برکت بوجهی مبتلی شده اند ناس را
 از موهوم منع نمودیم که سلطان شهود تمسک جویند
 بعضی با وایامات نفسانیه خود تمسک بسته و تثبیت
 نموده اند در تیه و هم سازند و خود را از اصل
 مکاشفه دانسته اند و در مفاز غفلت ما شیند
 و خود را از فارسان میا کین شهود شمرده اند یعنی
 انهم من المتوسمین انهم من الهائین انهم من الغائین
 انهم من الصانغین و آنچه را که صبیحان ادراک
 نموده اند بنوزبان نرسیده اند چه که صبر بیستی
 عالم است بر اینکه اگر هر روز ظهوری ظاهر شود او

الهیه و احکام ربانیه ما بین بریه معطل و متوق بی نقاد
 خواهد ماند بجوای قوم الرهوی شمارا از شرق بدی
 منع نمودند از انصاف تجا و نرسایند انفسی
 فی الجمله منصف باشد هر کجای که سبب تفریق است
 و اختلاف اجاب شود تکلم نمائید بلکه تمام است
 و قدرت در ارتفاع اسم اعظم سعی بلین و جسد منع
 مبذول میدارد لعسری هم را قدون لوتر ایم
 یعنی لجد هم من استین در حین مهاجرت از شرق
 الکری از عباد را اخبار نمودیم با نظیر و نظیر چنانچه اگر
 الراح منزله قرانت شود کل تصدیق تمسک نمایند آنچه را
 که در این لوح از قلم صادق این جاری شده
 قل یا قوم لوتریدون ماء الحیوان تالله ان قد جری
 ما بسمه لعسلی الابهی طوبی لاشربین و لوتریدون
 الاقدار انه اشرق من افقی تعالی ربکم و رب
 العالمین لوتریدون الایات انما طرات لافاق

خافوا ولا تكونن من المشركين لو تريدون ان
 انهما بكنونتها قد ظهرت وشرقت في كل يوم
 من هذا الاقلمسين قل ان اجذبوا العجا
 بهذا الاسم الذي به ظهرت لصيحه وحقت
 السائمة واخذت الرلازل كل القبائل وانفطت
 السماء وانثقت الارض ونسفت البحال وظهر
 ما نزل في الواح الله المقدر الملك العزيز العظيم
 من يدعي مفا و جذبا وولها وشوقا بغير هذا
 الاسم ائنه من الاخيرين ولو تكلم بكل لسان
 او فخر الا تخف من الاحجار وبتجر الاريح ويطير
 السحاب كذلك نزلنا الامر في هذه اليللة المباركة
 التي ينطق فيها لسان القدم باسمه العظيم
 وجرى كوثر لبيان من فم ربك الرحمن اذا فرقت
 قم ثم ارفع يدك قل لك الحمد يا اله من في السموات
 والارضين اى بسيل نصلح مشفقانه ومو عظ

حذو اقبل اين سبحان اجبارا تكبير بلع ميسع
 برسانيد و بكونيد اليوم يوم نصرت امر الله استجبت
 و بيان ناظر باصل امر باشيد و ازدوش مرض
 كه شايد سبب هدايت واجتماع امم بر شاطي بحر عظيم
 كريد حيص فضلي باين فضل معادل نموده و نسينايد
 ظهور قبله و بشر جمالم جيسع بيان را در اين ظهور عظيم
 معلق بگله بلي فرموده و كلمه از سما مشتق نازل
 نشد مگر انكه از آن كلمه نفيقتص حتم استنشق شده
 و ميشود ناسر از انكار بالمره نفي فرموده اند و حال
 انكه مدعيان كذب بسيار مشا به ميشوند و در هر وقت
 بوده و خواهند بود و احدي تفكر در اين نشود
 كه آيد سبب چيست و علت چه كه جيسع امر فرموده
 كه در آن يوم بسيان و ما نزل فيه از جمال قدم
 محبوب مانند طوبى للعارفين طوبى للمتقين
 طوبى للمتوسمين طوبى للقاترين لعسرى اين

بنوده مگر آنکه مشاهد میفرمودند که لسان قدم و قلب
 عالم بانه لا اله الا اناناطق است اگر در بحر این بیان
 تفکر نمایند و غمت کنند بر علت تأکیدات لانهایی
 که در بیان از قلم امر نازل شده مطلع میشوند عرفان
 این مقام مفتح علوم حق است بر کل لازم است
 جهد نمایند که شاید بان فائز گردند و بهترین کامل
 شهادت دهند قدر محسوب العالمین بگو
 ای منصفین الیوم یومی نیست که با و با نام نفس خود
 ناس را متوجه نمایند و از شاطی احدیه محروم گنند
 الیوم یومی است که باین اسم عظم باین اسم ندا
 نمایند شرف العالم بهذا الاسم الممنوع اینست
 حق و ذکر حق و بیان حق و نیت بعد از او مگر که ای
 آشکارا نشاء الله باید بجال خلق تبلیغ فرمایند
 نزاع و جدال و محاربه و منا و جمیعاً در این ظهور
 اعظم نبی شده به از من فضل علی الامم و لکن

اگر هم لایفقون بگوای عباد الله را العیبین
 مشمرد و از احاطه علمیه الهیه غافل مباشید جمیع
 منیر و لسان صادق و قلب پاک و استقامت
 تمام و امانت صرف و تقدیس بخت و تنزیه بابت
 باین بریه مشهور باشید و بذکر و شنای حق ناطق کمر
 خدمت محکم نمایند که شاید در غزه عین ایام الله
 بخد متی فائز گردید و مرتب نشوید اموریرا که ضررش
 بر شما و عباد الله وارد شود سبب هدایت باشید
 قولا و فعلا این است نصح اعظم که از قلم قدم جبار
 شده چندین سنه حل بلایا و رزایا نمودیم تا آنکه امر الله
 باین ماسویه مرتفع و ظاهر شد حال سبب
 ترضیع آن شوید و ذیل مقدس را بطین او نام
 انفس غافله میا لاسید فوالذی اقامنی مقامه
 لمن فی السموات و الارض که آنی ملاحظه خود را نمودیم
 لم یزل و لایزال طرف ای بی باقی امر متوجه نظر بعترت امر

ذات کبری را قبول نمودیم و ما اردت نفسی بل نفس تمام
 گوئیم من لعماریفین و ما اردت امری بل امری
 گوئیم من لخصفین و عسری امره امری امری
 امره طوبی للعاریفین و لکن از برای حق نفوس است
 که ندای ماسوئه را این ذباب دانند و من فی العالم را
 معدوم مشاهده نمایند و از شرط قدم و منظر اکبر
 نظر باز ندارند ایشانند اهل حساب و ساکنین فلک جمرا
 علیهم ذکر الله و ثناء و ثناء الملائه الاعلی ای نبیل
 قبل علی بعضی از ناس بسیار بی انصاف مشاهده
 میشوند در حسن صحبتانی مشاهده نمودن در عراق
 بین یدی حاضر و در امر نقطه اولی روح ماسوئه
 شبهاتی بر او وارد چنانچه تلقاء وجه معروض
 داشت و جواب بالمواجهه از لسان مظهر احدیه
 استماع نمود از جمله اعتراضاتی که بر نقطه اولی
 نموده اند آنحضرت در جمیع کتب منزله حروف حق را

باوصاف لا تحصی و صف نموده اند و من یکی از آن
 نفوس محسوب و بنفس خود عارف و مشاهده مینمایم
 که ابداً قابل این اوصاف نبوده و سبب نفس و صف
 سبب ریب و شبهه او شده و غافل از آنکه از اعراف
 مقصودش سقایه کندم است و لکن زوان لشیع
 سقایه میشود جمیع اوصاف نقطه بیان رحمت
 باؤل من امن و عده معدودات حسن و امثال او
 بالقیع بآء بیان و اوصاف رحمن فائز شده اند
 و این مقام باقی تا اقبال باقی و الا با بعضی مقرر حاج
 اینست که میفرماید بسا از اعلی شجره اثبات در ظهور
 نیز اعظم از ادنی شجره نفی محسوب میشوند الامر بیدیه
 انه لهو ای حکم لعیلم اوصاف حضرت نظر بان بوده
 که این نفوس بر حسب ظاهر بکلمه بی فائز شدند
 و لکن جمیع را تصریحاً معلق و منوط باین ظهور
 اعظم فرموده اند ان رایته ذکره من قبلی لعلتک

تجد من الرّحمن الى الله الذي خلق كل شيء بامر من
 عنده انه وليّ الهبلين قل ان انصف يا عبد الله
 لو تنصف وتفتكر فيما نزل في البيان لتصبح باهي
 وثنائي بين الهالين مخصوص ميفر ما يد ببيان
 ومانزل في البيان و حروفات بيان از منظر
 رحمن محجب نمايند چه كه كل بيان ورقه ايت از آن
 رضوان حقيقتي در امر نقطه اولي هم ستقيم نموده
 همیشه مضطرب و متزلزل مشاهد ميشد عسي الله
 ان بعينه مطلع امره و بعينه اليه انه على كل شيء
 قدير مخصوص در بيان حروفات حي خطا باقی
 فرموده اند كه اگر عارف بان شوند بسته خود را
 هلاك نمايند كه مبارك كلامه صدر الوهيه نازل شود كه
 راجحه عدم رضا در حق ایشان استشام كردد
 بگوای حسن تفكر لتعرف لعنك تجد الى المجرّب
 سبيلاً بر او لازم كتاب بديع كه ما بسم يحيى از

اجاب از مطلع بيان رب الارباب نازل شده
 بسیار ملاحظه نمايد لعنه تجد المقصود لنفسه بوجوب
 عجبست كه بحر في از بيان فائز نشاند و تفكر در تا كيد است
 لا تخشى كه مغيبين قلم اعلى جارى شده ننموده اند
 لعري لو يتفكرون ليعرفون ميعر ما يد اگر نفسی
 بكت آيه ظاهر شود ابد الكذب او نخشيد و
 اگر اذعان ما يد نفسی من عيب بر مان تعرض نمايد
 اين بسى واضح و مشهود است چون طلعت احديه
 مطلع ظهورات عرض مدانیه را مشهود ملاحظه ميفر مودند
 و عالم بان بودند كه احدی جز آن طلعت قدم قادر
 برند استخواند بود لذلک را تربيت فرمودند كه براين شرعيه
 جمع شوند و بشأني در آيات منزله تا كيد نموده اند كه
 از برای احدی مجال توقف و اعتراض باقی نمانده
 والا ابد ابامثال اين كلمات تكلم ميفر مودند چنانچه
 حال قلم قدم و اسم عظم ميفر ما يد اگر نفسی بکل آيات

ظا هر شود قبل از تمام الفتنه کامله که هر سنه آن
 دوازده بار نازل فی اشرقان و نوزده شهر با نزل
 فی اسیان که هر شهری نوزده یوم مذکور است
 ابد التصدیق منمائید در یکی از الواح نازل من عی
 امر قبل تمام الفتنه کامله انه کذاب مفسر سنل تتم
 ان یؤیده علی الرجوع ان تاب ان ربک لهو التوب
 وان اصّر علی ما قال یعبث علیه من لای رحمہ ان ربک
 شدید العقاب چه که ضرایب نفوس بحقیقت شجره ربی
 راجح و سبب اختلاف و جدال و نزاع و تزلزل
 قلوب ضعیفه و عدم استقرار امر باین برتیه بوده و
 خواهند بود فاسئل الله ان یعرفهم انفسهم و یؤیدهم
 علی ما اراد ان ربک لهو الغفور الرحیم بگو امر
 لغو نمایند ای صاحبان ذائقه بحر عذب فرات
 در امواج بلخ اجاج قانع مشوید در بیانات رخصا
 تفکر نمایند و ببصر جدید در آن نظر کنید که شاید

بر شیخی از بحر معانی که در بیان مستورا است فائز شوید
 و در این فخر روحانی خود و عباد را از هبوط بید یاج
 قیص زحمانی محروم ننمایند قسم بسازج قدم
 ان البهائم یوح علیکم و یسبکم و ما اراد لنفسه شیئا
 و قبل ضرمن علی الارض کاتھا کخذ صکم و نجا تمکم
 و اقبلکم الی الله لعنیرا یحمد کذک لقیتم علیکم
 لتبتلن امر مولدک بالحکمہ و لیسان انہ یؤیدک
 و انہ لهو استعان و البهائم علیکم و علی بنک
 و علی الذین یسمعون قولک فی امر ربک العزیز النجیب
 بسم المقتدر علی فی الارض و السماء
 سبحان الذی اظهر نفسه کیف شاء و اراد فی حین
 ما ادرکته افئدة اولی الکجی و عترض علیه العباد الذین
 ما وجدوا عرف الوحی با اتبعوا الا و لام منهم
 من قال انہ ظہر قریبا قل ای و ربی لغتی المتعال
 بل الامر بیده او بایادکم انصفوا یا اولی الاعضاء

انه حكم بما شاء ويحكم كيف يشاء انه لهو المقدر على ما اراد
 قل هذا البديع استوائت والارض ان كنتم من اولي
 الابصار انه ما حد بوقت ولا بامور اخرى انه يخارق
 الاحجاب لولاه ما ظهر حكم البديع في الابداع
 ولولاه ما تغردت ورقاء الامر على الاقنان هذا
 لهو الذي ما ظهر شبهه في الاختراع هذا البديع
 الذي تحير في عرفانه من في الارضين والسموات
 قل انه كما لا يعرف بذاته لا يعرف بحججه كذلك
 قضى الامر من مالكت الافلام لما جاء الوعد
 اشرق من افق الامر وظهر بما لا تهوى اهبوا الذين هم
 كفروا بالله سنزل الايات قل انه لا يدرك بما
 عندكم اقروا البيان لتطلعوا على ما فيه من سر هذا
 الظهور الذي به انارت الافاق هذا الامر ما عرفه
 احد من قبل وما ادركه اولو الابصار بظهوره صفا
 الناقوس وغردت الورقاء ونادى الصور ملك

لله المقدر لعزيزا بجبار قل الى من تحسرون ليس
 لكم اليوم من مناص طوبى لمن استقام على هذا
 الامر الذي اظهد نفطرت سماء الالوهام وضطربت
 افئدة الفجار قل يا قوم انظروني بعيني هذا
 ما وصالكم اتموه في الزبر والالواح طوبى لمن سبذ
 ما سواي محبتا الى وجهي على شأن ما منتهى حجات
 الاشارات ولا كلمات اولي الاحجاب قد قدرنا
 الاقبال ما بعثلوب بما ارفع نبارح الكلاب
 حول المدينة التي فيها ارتفع نداء الله ربنا
 اذ ابرون احد من الاحباب مقبلا الى الوهاب
 يعترضون عليه الا انفسهم من اهل التفاق يا
 افنان استدره طوبى لكم بباء فيتم ميثاق الله
 وعهده ونبذتم ما تمسك به اهل الضلال انتم
 الذين خسروا الحجاب الاكبر اذ اتى مالكت القدر
 بالعظيمة والاقدار لوياسيكم احد من البرهوت

استعيزوا بالله خالق الجبروت الذي اتى
 بملوك البرهان ما نخب لكم به انه الحق من ابديته
 لهو العزيز العلام سوف ينعق الناقع ويومض
 نيعق الغراب يا قلم الامر توجه الى الذي توجه
 اليك ثم اسمعه صيرك في هذا الذكر الذي به
 تتحرك الامكان استمع نداء الله من هذا المقام
 الاعلى من سدره الابهي انه لا اله الا هو العزيز المختار
 لياخذك جذب بيان الرحمن على شان لا تكدر
 شئوننا الدنيا وتجد في نفسك فرحا لا غيره
 الاخران نشهد انك اقبلت الى الله وتوجهت
 اليه في يوم فيه زلت الاقدام افرح بشهادة الله
 ثم استقم على حب مولك انه لا عظم الاعمال
 طوبى لك بما حضر كتابك في السجود الاعظم اذا
 يدعوا المظلوم ربه في استرو الاجار فلما فتخنا
 ختمه فاحت نفحات حب ربك منظر الاديان

سئل الله ان يوفقك في كل الاحوال ويجعلك
 مستقيما على هذا الامر الذي انخرم منه الفجار
 لا تحزن من شئ اتمعت وقد ركب ما هو خير عسما
 خلق في الاكوان كذلك تموج بحر عطاء ربك
 اذ كان مطلع امره بين ايدي لفتاق ومن
 عبادي بكلمة من عندنا هذا ما امرك مظلوم البلاد
 قل لا تسمعوا ما لا ينبغي ان يسمع ولا تنظروا ما جرى
 من قلم الاشرار دعوا ما عند الناس خذوا
 ما عند ربكم مالك الرقاب انشاء الله بعينك
 رحمن لم يزل ولا يزال دظل محسوب غنى متعال
 مستريح بمشيد وازما سوايش فارغ وآزاد
 مكتوب انجناب درجن اعظم وارد في الحقيقه
 سبب فرح قلب محزون اين مسجون واقع
 كشت چه كه اصل سدره اطوار اقان ونفحات
 ان رادوست داشته ودارد لله الحمد که از جذب

بیان حسن و اثر کلمات محبوب امکان کل شریعی
 باقیه الهیه فائز و ارضی و ضیاء امطار رحمانیه
 مستفیض بدان اما ازناه من قبل و نزلنا ه فی الالواح
 ان رنگت لهو لعیلیم الخیر و اینکه مرقوم داشته
 بودید عریضه نگاری مزید رو سیاهی و کناهی
 لیس الامر که ذلک بل اصل صواب و حقیقت بود
 خواهد بود هر چه میخواهی بنویس و هر چه میخواهی بگو
 آنچه بیخ آن سیمع کلماتکم و بجد عرف جنم محبوب
 العارفين امری که از انجناب و کل الیوم محبوب
 استقامت بر حنانه بوده بشأینکه احدی قادر بر لقا
 او با مات متوهمین و کلمات شریکین نباشد و
 این مقام بسیار عظیم است چه که شیاطین در کین
 و جنود شریکین بجال کین ظاهر نفسی نخواهد
 باین مقام فائز شود باید تمامه از دون حق منقطع
 کرد تا با استقامت کبری که اصل کل خیر است

فائز شود این امر از جتی بسیار عظیم است و از جتی
 بسیار سهل عظمت آن معلوم و مشهود و در الواح
 الله مذکور سھل و آسانی آن کلمه واحده بوده اگر
 ناس موفق شوند بآن کلمه الهیه که جامع کلمات متینانه
 ربانیه است جمع را کفایت نماید و بر صراط امر مستقیم
 دارد بشأینکه در کل احیان ازید عطاء رحمن حسیق
 حیوان بنوشند و بنوشانند و آن کلمه اینست که میفرماید
 انظرو بعینہ لابعیونکم این بیانست که هر نفسی که بش
 قلب از اصغنا نماید ابد از صراط مستقیم منحرف نشود
 و از محبوب عالمین دور نماند اکثری از ناس مع هومات
 قبل و قصص اولین از مقصود عالم محروم مانده اند
 باید از آنچه در دست ناس موجود است از حکایات و کلمات
 و اشارات منقطع شد و بقلب جان بجوی رحمت حق
 نمود اگر نفسی باو هم قبل ناظر باشد ابد از لال کوش
 بمیشال نخواهد نوشید این حق الطهر مثل و شبهه نه